مصائب حضرت فاطمه زهرا «سلام الله علیها»

منتخبی از روایات در کتب اهل سنت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

واحد پژوهش موسسه تعالی اندیشه و رشد

فاطمیه ۱٤٠٣

فاطمیه و وقایع مرتبط با زندگی حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) از اهمیت ویژه‌ای در تاریخ اسلام و مذهب شیعه برخوردار است. حضرت فاطمه، دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همسر امام علی (علیه‌السلام)، به عنوان یک شخصیت برجسته در تاریخ، نماد حق‌طلبی و ایستادگی در برابر ظلم و ستم است. مصائب و سختی‌هایی که ایشان و خانواده‌اش پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) متحمل شدند، نشان‌دهنده عمق مظلومیت ایشان و تلاش‌های ایشان در دفاع از ولایت و حق اهل بیت (علیهم‌السلام) است.

در این گفتار سعی شده از منابع معتبر اهل سنت جهت بیان مصائب حضرت صدیقه کبری استفاده شود. از جمله این منابع می‌توان به «صحیح البخاری»، «الامامۀ و السیاسۀ» (ابن قتیبه)، «مروج الذهب» (مسعودی)، «تاریخ دمشق» (ابن عساکر) و «الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار» (ابو بکر بن أبی شیبه) اشاره کرد. این کتاب‌ها به دلیل اعتبار نویسندگان و محتوای مستندشان، از اهمیت بالایی برخوردارند.

در این گفتار، مطالب زیر آورده شده است.

پیامبر خدا «صلّی الله علیه و آله» فرمودند: فاطمه پاره تن من است، هرکس او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است.[1]

بخاری در صحیح خود می‌نویسد: عایشه نقل می‌کند که فاطمه شخصی را نزد ابوبکر فرستاد و ارث خود را که از رسول الله برایش از فیء و فدک و مابقی خمس خیبر بود از ابوبکر طلب کرد. ابوبکر گفت پیامبر فرموده است ما ارث نمی‌گذاریم هر آنچه از اموالمان باقی بماند صدقه است! ... بنابراین ابوبکر از دادن چیزی از آن ارثیه به فاطمه امتناع ورزید. پس فاطمه بر ابوبکر غضب کرد و از او دوری کرد و با ابوبکر دیگر تکلم نکرد تا زمانی که از دنیا رفت و فاطمه بعد از پیامبر شش ماه زندگی کرد و زمانی که از دنیا رفت نیز همسرش علی او را شبانه دفن کرد و برای تدفین و نماز ابوبکر را خبر نکرد.»[2] [3]

---

[1] ۳۷۱۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الوَلِيدِ، حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ المِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»

🕮الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاری

المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاری الجعفی، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم ترقيم محمد فؤاد عبد الباقی)، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ عدد الأجزاء: ۹

[2] این روایت از عایشه در دو کتاب صحیح اهل سنت که از معتبرترین کتاب‌ها نزد عامه اهل سنت می‌باشد نقل شده است. از عبارت «فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذالک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت» چند نکته از این روایت می‌توان فهمید:

الف - وجود اختلاف و نزاع میان حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) و ابوبکر.

ب- غضب حضرت زهراءِ (علیهاالسّلام) بر ابوبکر.

ج- تداوم این غضب تا زمان شهادت حضرت زهراءِ (سلام‌الله‌علیها).

[3] - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلاَمُ، بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ

جوینی «استاد ذهبی و غزالی» از پیامبر «صلی الله علیه و آله» این گونه روایت می‌کند:

روزی پیامبر نشسته بود، حسن بر او وارد شد، چشم پیامبر که بر حسن افتاد، اشک آلود شد، سپس حسین بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. پس از آن، فاطمه و علی بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند، فرمود: زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد، گویا می‌بینم ذلت وارد خانهی او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد، سقط شده؛ در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: وا محمداه!؛ ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، کمک می‌خواهد؛ اما کسی به فریادش نمی‌رسد.

او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می‌شود؛ و در حالی بر من وارد می‌شود که محزون، گرفتار و غمگین و شهید[۴] شده است. و من در اینجا می‌گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده

بِالْمَدِينَةِ، وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي هَذَا المَالِ»، وَإِنِّي وَاللَّهِ لاَ أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا ولم يُؤْذِنْ بها أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عليها.

✍همان کتاب

[۴] دقت کنید که پیامبر حضرت فاطمه را شهیده خطاب فرمودند بر خلاف اهل سنت که می‌گویند صدیقه کبری به مرگ طبیعی وفات یافت.

هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند.[5]

---

[5] -أنبأني الشيخ أبو طالب عليّ بن أنجب بن عبيد اللّه بن الخازن عن كتاب الإمام برهان الدين أبى الفتح ناصر بن أبى المكارم المطرّزى عن أبى المؤيّد ابن الموفق، أنبأنا عليّ بن أحمد بن موسى الدقاق قال أنبأنا محمد بن أبى عبد اللّه الكوفى قال:

أنبأنا موسى بن عمران عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلى عن الحسن بن عليّ بن حمزة عن أبيه:

عن سعيد بن جبير،عن ابن عباس،قال: إن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله كان جالسا ذات يوم إذ أقبل الحسن عليه السلام فلمّا رآه بكى ثم قال:إليّ إليّ يا بنيّ.فما زال يدنيه حتى أجلسه على فخذه اليمنى،ثم أقبل الحسين عليه السلام فلما رآه بكى ثم قال:إليّ إليّ يا بنيّ.فما زال يدنيه حتى أجلسه على فخذه اليسرى، ثم أقبلت فاطمة عليها السلام؛فلما رآها بكى ثم قال:إليّ إليّ يا بنيّة فاطمة.فأجلسها بين يديه؛ثمّ أقبل أمير المؤمنين عليّ[صلى اللّه عليه و آله و سلم]فلمّا رآه بكى ثم قال:

إليّ إليّ يا أخى.فما زال يدنيه حتى أجلسه إلى جنبه الأيمن،فقال له أصحابه يا رسول اللّه ما ترى واحدا من هؤلاء إلاّ بكيت أ و ما فيهم من تسرّ برؤيته؟فقال:صلى اللّه عليه و آله[و سلم]و الذى بعثنى بالنبوّة و اصطفانى على جميع البريّة إنّى و إيّاهم لأكرم الخلائق على اللّه عزّ و جلّ،و ما على وجه الأرض نسمة أحبّ إليّ منهم؟!.

أمّا عليّ بن أبى طالب عليه السلام فإنّه أخى و شقيقى و صاحب الأمر بعدى، و صاحب لوائى فى الدنيا و الآخرة،و صاحب حوضى و شفاعتى و هو مولى كل مسلم و إمام كل مؤمن و قائد كل تقيّ و هو وصيّى و خليفتى على أهلى و أمتى فى حياتى و بعد موتى و محبّه محبّى و مبغضه مبغضى و بولايته صارت أمّتى مرحومة،و بعداوته صارت المخالفة له ملعونة؛و إنى بكيت حين أقبل لأنى ذكرت غدر الأمّة به بعدى حتى إنّه يزال عن مقعدى و قد جعله اللّه له بعدى ثم لا يزال الأمر به حتى يضرب على قرنه ضربة تخضّب منها لحيته فى أفضل الشهور شهر رمضان الذى أنزل فيه القرآن.

و أمّا ابنتى فاطمة فإنها سيّدة نساء العالمين من الأولين و الآخرين و هى بضعة منى و هى نور عينى و هى ثمرة فؤادى و هى روحى التى بين جنبيّ و هى الحوراء الإنسيّة متى قامت فى محرابها بين يدى ربها جلّ جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض و يقول اللّه عزّ و جلّ لملائكته يا ملائكتى انظروا إلى أمتى فاطمة سيّدة إمائى قائمة بين يديّ ترعد فرائصها من خيفتى و قد أقبلت بقلبها على عبادتى أشهدكم أنى قد أمنت شيعتها من النار.و إنى لمّا رأيتها ذكرت ما يصنع[بها]بعدى كأنى بها و قد دخل الذلّ بيتها و انتهكت حرمتها و غصب حقها و منعت إرثها و كسر جنبها و أسقطت جنينها و هى تنادى يا محمداه فلا تجاب و تستغيث فلا تغاث،فلا تزال بعدى محزونة مكروبة باكية فتذكر انقطاع الوحى من بيتها مرّة و تتذكّر فراقى أخرى و تستوحش إذا جنّها الليل لفقد صوتى التى كانت تستمع إليه إذا تهجّدت بالقرآن،ثم ترى نفسها ذليلة بعد أن كان فى أيّام أبيها عزيزة و عند ذلك يؤنسها اللّه تعالى

ابن ابی‌شیبه(استاد بخاری) در روایتی با اعتبار بسیار نقل میکند: هنگامی که مردم با ابی‌بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو می‌پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب‌ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو، خود تو!!! ولی قسم به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور دهم خانه‌ات را بسوزانند.این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی و زبیر به خانه

فینادیها بما نادی به مریم ابنهٔ عمران فیقول:یا فاطمهٔ إن اللّه اصطفاک و طهّرک و اصطفاک علی نساءِ العالمین،یا فاطمهٔ اقنتی لربّک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین،ثم یبتدئ بها الوجع فتمرض فیبعث اللّه عزّ و جلّ إلیها مریم ابنهٔ عمران تمرّضها و تؤنسها فی علّتها فتقول عند ذلک:یا رب إنی قد سئمت الحیاهٔ و تبرّمت بأهل الدنیا فألحقنی بأبی فیلحقها اللّه عزّ و جلّ بی فتکون أوّل من یلحقنی من أهل بیتی،فتقدم علیّ محزونهٔ مکروبهٔ مغمومهٔ مغصوبهٔ مقتولهٔ؛یقول رسول اللّه[صلی اللّه علیه و آله و سلم]عند ذلک:

اللّهمّ العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذلّل من أذلّها و خلّد فی نارک من ضرب جنبها حتّی ألقت ولدها فتقول الملائکهٔ عند ذلک آمین.

و أمّا الحسن علیه السلام فإنّه ابنی و ولدی و منّی و قرهٔ عینی و ضیاءِ قلبی و ثمرهٔ فؤادی و هو سیّد شباب أهل الجنّهٔ و حجّهٔ اللّه علی الأمّهٔ أمره أمری و قوله قولی،من تبعه فإنّه منّی و من عصاه فإنه لیس منّی و إنی إذا نظرت إلیه تذکرت ما یجری علیه من الذلّ بعدی و لا یزال الأمر به حتی یقتل بالسمّ ظلما و عدوانا فعند ذلک تبکی الملائکهٔ و السبع الشداد لموته و یبکیه کل شیءِ حتی الطیر فی جوّ السماءِ و الحیتان فی جوف الماءِ،فمن بکاه لم تعم عینه یوم تعمی العیون،و من حزن علیه لم یحزن قلبه یوم تحزن القلوب،و من زاره فی بقعته ثبتت قدمه علی الصراط یوم تزل فیه الأقدام.

و أمّا الحسین علیه السلام فإنّه منی و هو ابنی و ولدی و خیر الخلق بعد أخیه و هو إمام المسلمین و خلیفهٔ ربّ العالمین و غیاث المستغیثین و کهف المستجیرین[و]رحمهٔ اللّه علی خلقه أجمعین و هو سیّد شباب أهل الجنّهٔ و باب نجاهٔ الأمهٔ أمره أمری و طاعته طاعتی،من تبعه فإنّه منّی و من عصانی فلیس منّی،و إنی لما رأیته تذکّرت ما یصنع به بعدی کأنی به و قد استجار بحرمی و قبری[ظ]فلا یجار فأضمّه فی منامه إلی صدری و آمره بامرهٔ عن دار هجرتی و أبشّره بالشهادهٔ فیرتحل عنها إلی أرض مقتله و موضع مصرعه أرض کربلاءِ[موضع]قتل و فناءِ تنصره عصابهٔ من المسلمین أولئک سادهٔ شهداءِ أمّتی یوم القیامهٔ کأنی أنظر إلیه و قد رمی بسهم فخرّ عن فرسه صریعا ثم یذبح کما یذبح الکبش مظلوما ثم بکی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله[و سلم]و بکی من حوله و ارتفعت أصواتهم بالضجیج.ثم قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اللّهمّ إنی أشکو إلیک ما یلقی أهل بیتی بعدی.ثم دخل منزله.

🖎فرائد السمطین، تألیف:حمویی جوینی، ابراهیم بن محمد - محمودی، محمدباقر، الناشر:موسسه المحمودی

بازگشتند، فاطمه به علی و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده[۶] است انجام می‌دهد. [۷]

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: (آتش زدن خانه فاطمه آنقدر معروف بوده که) وقتی عبدالله بن زبیر بر شهر مکه مسلط شد، اعلام کرد: هر کس با من بیعت نکند خانه او را آتش می‌زنم، آن گونه که خانه فاطمه را آتش زدند و سپس حسن بن محمد بن حنفیه که بیعت نکرده بود را دستگیر و زندانی کرد و خانه او را آتش زد و بنی‌هاشم را در شعب جمع کرده و می‌خواست آن‌ها را زنده زنده در آتش بسوزاند. [۸]

---

[۶] توجه کنید که عمر تهدید کرده خانه را می سوزاند و برای این تهدید قسم هم خورده است، یا سخنش را عملی کرده که دیدگاه آتش زدن در ثابت می شود یا عملی نکرده که اولا: در هیچ منبعی نیامده خلاف قسمی که خورده عمل کرده است دوما: باید کفاره حنث قسم می داد ولی این چنین کفاره ای در منبعی و لو ضعیف گزارش نشده است. پس ظاهر این است که تهدیش را عملی کرده است بالاخص هنگامی که قرائن زیادی بر سوزاندن خانه صدیقه کبری توسط عمر داریم.

[۷] ۳۷۰۴۵ - مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ ، حدثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ أَسْلَمَ أَنَّهُ حِينَ بُويِعَ لِأَبِي بَكْرٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ يَدْخُلَانِ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيُشَاوِرُونَهَا وَيَرْتَجِعُونَ فِي أَمْرِهِمْ ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ: «يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكِ ، وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكِ مِنْكِ ، وَايْمُ اللَّهِ مَا ذَاكَ بِمَانِعِي إِنِ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكِ ; أَنْ أَمَرْتُهُمْ أَنْ يُحَرَّقَ عَلَيْهِمِ الْبَيْتُ» ، قَالَ: فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاءُوهَا فَقَالَتْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ قَدْ جَاءَنِي وَقَدْ حَلَفَ بِاللَّهِ لَئِنْ عُدْتُمْ لَيُحَرِّقَنَّ عَلَيْكُمُ الْبَيْتَ وَايْمُ اللَّهِ لَيَمْضِيَنَّ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ ، فَانْصَرِفُوا رَاشِدِينَ ، فَرَوْا رَأْيَكُمْ وَلَا تَرْجِعُوا إِلَيَّ ، فَانْصَرَفُوا عَنْهَا فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهَا حَتَّى بَايَعُوا لِأَبِي بَكْرٍ.

✍الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، المؤلف: أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي (المتوفى: ۲۳۵هـ)، المحقق: كمال يوسف الحوت، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹، عدد الأجزاء: ۷

[۸] حدث النوفلي في كتابه في الأخبار عن ابن عائشة ، عن أبيه ، عن حماد بن سلمة ، قال : كان عروة بن الزبير يعذر أخاه إذا جرى ذكر بني هاشم وحصره إياهم في الشعب وجمعه لهم الحطب لتحريقهم ، ويقول : إنما أراد بذلك إرهابهم

ابن قتیبه[9] در الامامة و السیاسة می نویسد: بعد از جریان غصب خلافت امیرالمؤمنین و به آتش کشیدن خانه صدیقه کبری و غصب حق فاطمه از فدک و خیبر، عمر و ابوبکر برای معذرت خواهی نزد فاطمه رفتند،اما فاطمه آنان را نبخشید و فرمود:(شمارا به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است. هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد و احترام کند مرا دوست داشته و احترام کرده است و هر کس فاطمه را خشنود نماید مرا خشنود کرده است و هر کس فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟!

لیدخلوا فی طاعته کما ارهب بنو - هاشم وجمع لهم الحطب لإحراقهم إذ هم أبوا البیعة فیما سلف ، وهذا خبر لا یحتمل ذکره هنا ، وقد أتینا علی ذکره فی کتابنا فی مناقب اهل البیت واخبارهم المترجم بکتاب « حدائق الأذهان » . وخطب ابن الزبیر فقال : قد بایعنی الناس ، ولم یتخلف عن بیعتی إلا هذا الغلام محمد بن الحنفیة ، والموعد بینی وبینه أن تغرب الشمس ، ثم أضرم داره علیه ناراً.

✍مروج الذهب ومعادن الجوهر مصادر التاریخ، تالیف: المسعودی، منشورات دار الهجرة ایران - قم :الناشر

[9] ابن‌عربی در کتاب العواصم من القواصم اظهار می‌دارد: و من اشد شیئ علی الناس جاهل عاقل او مبتدع محتال. فاما الجاهل فهو ابن‌قتیبة فلم یبق و لم یذر للصحابة رسماً فی کتاب الامامة و السیاسة ان صحّ عنه جمیع ما فیه..

از سخت‌ترین و ناگوارترین امور در جامعه، یکی اندیشمند ناآگاه و دیگری بدعت‌گذار حیله‌گر است؛ اما اندیشمند ناآگاه همچون ابن‌قتیبه است که در کتاب «الامامة و السیاسة» رسم (پرده پوشی) را در مورد صحابه مراعات نکرده؛ البته اگر نسبت همه کتاب به او صحیح باشد (و از پسرش نباشد، که در این صورت اشکال بر پسر او وارد است، زیرا بسیاری از روایات از پسر او نقل شده است).

ابن‌حجر هیثمی سپس در مورد «ابن قتیبه» و کتابش اظهار می‌دارد: ... مع تالیف صدرت من بعض المحدثین کابن قتیبه مع جلالته القاضیه بانه کان ینبغی له ان لایذکر تلک الظواهر، فان ابی‌الاّ ان یذکرها فلیبین جریانها علی قواعد اهل السنة...

نظر به کتاب‌هایی که بعضی از محدثان والامقام همانند ابن‌قتیبه (در حوادث صدر اسلام) نوشته‌اند، شایسته این بود که وی از ذکر جزییات حوادث اجتناب می‌نمود، و چنانچه ناچار از نقل آن‌ها بوده، می‌بایست جریان این حوادث را مطابق قواعد اهل‌سنت تعدیل و تبیین می‌نمود.

ابن‌حجر، حتی سکوت و اجتناب را هم کافی نمی‌داند؛ بلکه توصیه به «تحریف» و «تعدیل» حوادث تاریخی می‌کند.

ابوبکر و عمر هر دو اعتراف کرده و گفتند: بله ما از رسول خدا اینگونه شنیدیم، سپس صدیقه طاهره فرمود: پس من خدا و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده‌اید و رضایت مرا بدست نیاورده اید و در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد، ابوبکر گفت: من از خشم پیامبر و خشم تو به خدا پناه می برم! حضرت فرمود: به خدا قسم پس از هر نماز تو را نفرین می‌کنم. [۱۰]

---

[۱۰] وإن بنی هاشم اجتمعت عند بیعۀ الأنصار إلی علی بن أبی طالب ، ومعهم الزبیر بن العوام رضی الله عنه ، وکانت أمه صفیۀ بنت عبد المطلب ، وإنما کان یعد نفسه من بنی هاشم ، وکان علی کرم الله وجهه یقول : ما زال الزبیر منا حتی نشأ بنوه ، فصرفوه عنا ، واجتمعت بنو أمیۀ علی عثمان ، واجتمعت بنو زهرۀ إلی سعد وعبد الرحمن بن عوف ، فکانوا فی المسجد الشریف مجتمعین ، فلما أقبل علیهم أبو بکر وأبو عبیدۀ وقد بایع الناس أبا بکر قال لهم عمر : ما لی أراکم مجتمعین حلقا شتی ، قوموا فبایعوا أبا بکر ، فقد بایعته وبایعه الأنصار ، فقام عثمان بن عفان ومن معه من بنی أمیۀ فبایعوه ، وقام سعد و عبد الرحمن بن عوف ومن معهما من بنی زهرۀ فبایعوه . وأما علی والعباس بن عبد المطلب ومن معهما من بنی هاشم فانصرفوا إلی رحالهم ومعهم الزبیر بن العوام ، فذهب إلیهم عمر فی عصابۀ فیهم أسید بن حضیر وسلمۀ بن أسلم ، فقالوا : انطلقوا فبایعوا أبا بکر ، فأبوا ، فخرج الزبیر بن العوام رضی الله عنه بالسیف ، فقال عمر رضی الله عنه : علیکم بالرجل فخذوه فوثب علیه سلمۀ بن أسلم ، فأخذ السیف من یده ، فضرب به الجدار ، وانطلقوا به فبایع وذهب بنو هاشم أیضا فبایعوا.

إبایۀ علی کرم الله وجهه بیعۀ أبی بکر رضی الله عنهما ثم إن علیا کرم الله وجهه أتی به إلی أبی بکر وهو یقول : أنا عبد الله وأخو رسوله ، فقیل له بایع أبا بکر ، فقال : أنا أحق بهذا الأمر منکم ، لا أبایعکم وأنتم أولی بالبیعۀ لی ، أخذتم هذا الأمر من الأنصار ، واحتججتم علیهم بالقرابۀ من النبی صلی الله علیه وسلم ، وتأخذونه منا أهل البیت غصبا ؟ ألستم زعمتم للأنصار أنکم أولی بهذا الأمر منهم لما کان محمد منکم ، فأعطوکم المقادۀ ، وسلموا إلیکم الإمارۀ ، وأنا أحتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الأنصار نحن أولی برسول الله حیا ومیتا فأنصفونا إن کنتم تؤمنون وإلا فبوءوا بالظلم وأنتم تعلمون . فقال له عمر : إنک لست متروکا حتی تبایع ، فقال له علی : احلب حلبا لک شطره ، واشدد له الیوم أمره یردده علیک غدا . ثم قال : والله یا عمر لا أقبل قولک ولا أبایعه . فقال له أبو بکر : فإن لم تبایع فلا أکرهک ، فقال أبو عبیدۀ بن الجراح لعلی کرم الله وجهه : یا بن عم إنک حدیث السن وهؤلاء مشیخۀ قومک ، لیس لک مثل تجربتهم ، ومعرفتهم بالأمور ، ولا أری أبا بکر إلا أقوی علی هذا الأمر منک ، وأشد احتمالا واضطلاعا به ، فسلم لأبی بکر هذا الأمر ، فإنک إن تعش ویطل بک بقاء ، فأنت لهذا الأمر خلیق وبه حقیق ، فی فضلک ودینک ، وعلمک وفهمک ، وسابقتک ونسبک وصهرک . فقال علی کرم الله وجهه :

الله الله یا معشر المهاجرین ، لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب عن داره وقعر بیته ، إلی دورکم وقعور بیوتکم ، ولا تدفعوا أهله عن مقامه فی الناس وحقه ، فوالله یا معشر المهاجرین ، لنحن أحق الناس به . لأنا أهل البیت ، ونحن أحق

بهذا الأمر منكم ما كان فينا القارئ لكتاب الله ، الفقيه فى دين الله ، العالم بسنن رسول الله ، المضطلع بأمر الرعيۀ ، المدافع عنهم الأمور السيئۀ ، القاسم بينهم بالسويۀ ، والله إنه لفينا ، فلا تتبعوا الهوى فتضلوا عن سبيل الله ، فتزدادوا من الحق بعدا . فقال بشير بن سعد الأنصارى : لو كان هذا الكلام سمعته الأنصار منک يا على قبل بيعتها لأبى بكر ، ما اختلف عليک اثنان . قال : وخرج على كرم الله وجهه يحمل فاطمۀ بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم على دابۀ ليلا فى مجالس الأنصار تسألهم النصرۀ ، فكانوا يقولون : يا بنت رسول الله ، قد مضت بيعتنا لهذا الرجل ، ولو أن زوجک وابن عمک سبق إلينا قبل أبى بكر ما عدلنا به ، فيقول على كرم الله وجهه : أفكنت أدع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى بيته لم أدفنه ، وأخرج أنازع الناس سلطانه ؟ فقالت فاطمۀ : ما صنع أبو الحسن إلا ما كان ينبغى له ، ولقد صنعوا ما الله حسيبهم وطالبهم.

كيف كانت بيعۀ على بن أبى طالب كرم الله وجهه قال : وإن أبا بكر رضى الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند على كرم الله وجهه ، فبعث إليهم عمر ، فجاءِ فناداهم وهم فى دار على ، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال : والذى نفسه عمر بيده . لتخرجن أو لأحرقنها على من فيها ، فقيل له : يا أبا حفص ، إن فيها فاطمۀ ؟ فقال : وإن ، فخرجوا فبايعوا إلا عليا فإنه زعم أنه قال : حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبى على عاتقى حتى أجمع القرآن ، فوقفت فاطمۀ رضى الله عنها على بابها ، فقالت : لا عهد لى بقوم حضروا أسوأ محضر منكم ، تركتم رسول الله صلى الله عليه وسلم جنازۀ بين أيدينا ، وقطعتم أمركم بينكم ، لم تستأمرونا ، ولم تردوا لنا حقا . فأتى عمر أبا بكر ، فقال له : ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبيعۀ ؟ فقال أبو بكر لقنفد وهو مولى له : اذهب فادع لى عليا ، قال : فذهب إلى على فقال له : ما حاجتک ؟ فقال : يدعوک خليفۀ رسول الله ، فقال على : لسريع ما كذبتم على رسول الله .

فرجع فأبلغ الرسالۀ ، قال : فبكى أبو بكر طويلا . فقال عمر الثانيۀ : لا تمهل هذا المتخلف عنک بالبيعۀ ، فقال أبو بكر رضى الله عنه لقنفد : عد إليه ، فقل له : خليفۀ رسول الله يدعوک لتبايع ، فجاءِه قنفد ، فأدى ما أمر به ، فرفع على صوته فقال : سبحان الله ؟ لقد ادعى ما ليس له ، فرجع قنفد ، فأبلغ الرسالۀ ، فبكى أبو بكر طويلا ، ثم قام عمر ، فمشى معه جماعۀ ، حتى أتوا باب فاطمۀ ، فدقوا الباب ، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها : يا أبت يا رسول الله ، ماذا لقينا بعدک من ابن الخطاب وابن أبى قحافۀ ، فلما سمع القوم صوتها وبكاءِها ، انصرفوا باكين ، وكادت قلوبهم تنصدع ، وأكبادهم تنفطر ، وبقى عمر ومعه قوم ، فأخرجوا عليا ، فمضوا به إلى أبى بكر ، فقالوا له : بايع ، فقال : إن أنا لم أفعل فمه ؟ قالوا : إذا والله الذى لا إله إلا هو نضرب عنقک ، فقال : إذا تقتلون عبد الله وأخا رسول ، قال عمر : أما عبد الله فنعم ، وأما أخو رسوله فلا ، وأبو بكر ساكت لا يتكلم ، فقال له عمر : ألا تأمر فيه بأمرک ؟ فقال : لا أكرهه على شئ ما كانت فاطمۀ إلى جنبه ، فلحق على بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح ويبكى ، وينادى : يا بن أم إن القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى . فقال عمر لأبى بكر ، رضى الله عنهما : انطلق بنا إلى فاطمۀ ، فإنا قد أغضبناها ، فانطلقا جميعا ، فاستأذنا على فاطمۀ ، فلم تأذن لهما ، فأتيا عليا فكلماه ، فأدخلهما عليها ، فلما قعدا عندها ، حولت وجهها إلى الحائط ، فسلما عليها ، فلم ترد عليهما السلام ، فتكلم أبو بكر فقال : يا حبيبۀ رسول الله ! والله إن قرابۀ رسول الله

حلبی در کتاب السیرة الحلبیه مینویسد: «ابوبکر نامه‌ای نوشت و فدک را به فاطمه بازگردانید. عمر وارد شده و گفت این چیست؟! ابوبکر: برای فاطمه نوشته‌ام و میراث پدرش را به او دادم. عمر: با چه چیزی بر مسلمین انفاق می‌کنی در حالی که عرب با تو در حال جنگ است؟!

سپس عمر نامه را از فاطمه گرفته و پاره کرد».[11]

أحب إلی من قرابتی ، وإنک لأحب إلی من عائشة ابنتی ، ولوددت یوم مات أبوک أنی مت ، ولا أبقی بعده ، أفترانی أعرفک وأعرف فضلک وشرفک وأمنعک حقک ومیراثک من رسول الله ، إلا أنی سمعت أباک رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول : " لا نورث ، ما ترکنا فهو صدقة " ، فقال : أرأیتکما إن حدثتکما حدیثا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرفانه وتفعلان به ؟

قالا : نعم . فقالت : نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله یقول : رضا فاطمة من رضای ، وسخط فاطمة من سخطی ، فمن أحب فاطمة ابنتی فقد أحبنی ، ومن أرضی فاطمة فقد أرضانی ، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطنی ؟ " قالا : نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وسلم ، قالت : فإنی أشهد الله وملائکته أنکما أسخطتمانی وما أرضیتمانی ، ولئن لقیت النبی لأشکونکما إلیه ، فقال أبو بکر : أنا عائذ بالله تعالی من سخطه وسخطک یا فاطمة ، ثم انتحب أبو بکر یبکی ، حتی کادت نفسه أن تزهق ، وهی تقول : والله لأدعون الله علیک فی کل صلاة أصلیها ، ثم خرج باکیا فاجتمع إلیه الناس ، فقال لهم : یبیت کل رجل منکم معانقا حلیلته ، مسرورا بأهله ، وترکتمونی وما أنا فیه ، لا حاجة لی فی بیعتکم ، أقیلونی بیعتی . قالوا : یا خلیفة رسول الله ، إن هذا الأمر لا یستقیم ، وأنت أعلمنا بذلک ، إنه إن کان هذا لم یقم لله دین ، فقال : والله لولا ذلک وما أخافه من رخاوة هذه العروة ما بت لیلة ولی فی عنق مسلم بیعة ، بعدما سمعت ورأیت من فاطمة . قال : فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمة رضی الله عنهما ، ولم تمکث بعد أبیها إلا خمسا وسبعین لیلة.

✍الامامة والسیاسة، نام پدیدآورنده: ابن قتیبة الدینوری (تحقیق الشیری)، نام کامل کتاب: الإمامة و السیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء، نام کامل پدیدآورنده: ابن قُتَیْبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری یا ابی‌محمد جبلی(۲۱۳-۲۷۶ق)، محقق/گردآورنده/...: شیری، علی (محقق)، ناشر: دار الأضواء، محل نشر: بیروت، نوبت چاپ: اول، تاریخ انتشار: ۱۴۱۰ق

[11] وفی کلام سبط ابن الجوزی رحمه الله أنه رضی الله تعالی عنه کتب لها بفدک، ودخل علیه عمر رضی الله تعالی عنه فقال: ما هذا. فقال: کتاب کتبته لفاطمة بمیراثها من أبیها فقال: مماذا تنفق علی المسلمین وقد حاربتک العرب کما تری، ثم أخذ عمر الکتاب فشقه.السیرة الحلبیة = إنسان العیون فی سیرة الأمین المأمون

✍المؤلف: علی بن إبراهیم بن أحمد الحلبی، أبو الفرج، نور الدین ابن برهان الدین (المتوفی: ۱۰۴۴هـ)

ذهبی روایتی را به ابن‌ابی‌دارم[۱۲] نسبت می‌دهد که: عمر به فاطمه لگد زد(چنان با پا به حضرت کوبید) که سبب سقط جنینش، محسن گردید.[۱۳]

الناشر: دار الکتب العلمیهٔ - بیروت، الطبعهٔ: الثانیهٔ - ۱۴۲۷هـ عدد الأجزاء: ۳

[۱۲] ذهبی و ابن‌حجر، این روایت را به دلیل وجود ابن‌ابی‌دارم در سند آن و به بهانه رافضی بودن وی رد کرده اما جالب است که شمس‌الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء، وی را «امام و پیشوا، حافظ و دانشمند» معرفی می‌کند و صرفا چون اواخر عمرش سخنانی در تائید اهل بیت می‌گفته برخی احادیث او را مردود دانسته‌اند.
ابن‌ابی‌دارم، الامام الحافظ الفاضل، ابوبکر احمد بن محمد السری بن یحیی بن السری بن ابی‌دارم.... ودر ادامه می‌نویسد: کان موصوفا بالحفظ و المعرفهٔ الا انه یترفض؛ ابن‌ابی‌دارم به حفظ و معرفت متصف بود ولی گرایش به شیعه داشت. و نیز می‌نویسد: وقال محمد بن حماد الحافظ، کان مستقیم الامر عامهٔ دهره.

[۱۳] أحمد بن محمد بن السری بن یحیی بن أبی دارم، المحدث. ابوبکرالکوفی الرافضی الکذاب.مات فی أول سنهٔ سبع وخمسین وثلاثمائهٔ.
وقیل: إنه لحق إبراهیم القصار.حدث عن أحمد بن موسی والحمار وموسی بن هارون وعدهٔ.
روی عنه الحاکم، وقال: رافضی، غیر ثقهٔ.
وقال محمد بن أحمد بن حماد الکوفی الحافظ - بعد أن أرخ موته: کان مستقیم الأمر عامهٔ دهره، ثم فی آخر أیامه کان أکثر ما یقرأ علیه المثالب، حضرته ورجل یقرأ علیه: إن عمر رفس فاطمهٔ حتی أسقطت بمحسن.
وفی خبر آخر فی قوله تعالی: وجاءِ فرعون عمر وقبله أبو بکر والمؤتفکات عائشهٔ وحفصهٔ.
✍میزان الاعتدال فی نقد الرجال
المؤلف: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی (المتوفی: ۷۴۸هـ)
تحقیق: علی محمد البجاوی
الناشر: دار المعرفهٔ للطباعهٔ والنشر، بیروت - لبنان
الطبعهٔ: الأولی، ۱۳۸۲ هـ - ۱۹۶۳ م
عدد الأجزاء: ۴

ابن عساکر در تاریخ کتاب تاریخ دمشق می‌نویسد: ...آنگاه که ابوبکر در حال احتضار بود چنین گفت: سه چیز را انجام دادم و تمنّا می کردم که ای کاش انجام نمی دادم؛ یکی از آن سه چیز این بود: ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آنان برای نبرد درب خانه را بسته بودند...[۱۴]

در روایات بسیاری آمده که حضرت زهرا سلام الله علیها به علت کدورتی که بین ایشان و خلفا وجود داشت شبانه دفن شدند و امیرالمومنین قبر ایشان را مخفی نمودند: عبدالرزاق صنعانی در کتاب المصنف روایت میکند: علیّ، فاطمه، دختر پیامبر را شبانه به خاک سپرد، تا ابوبکر بر وی نماز نخواند؛ چون بین آن دو کدورتی افتاده بود.[۱۵]

طبری در تاریخش بیان می‌دارد که: عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای

---

[۱۴] **...** وأما الثلاث التی فعلتها فوددت أنی لم أكن كشفت بيت فاطمة**...**

✍تاریخ دمشق، المؤلف: أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر (المتوفى: ۵۷۱هـ)، المحقق: عمرو بن غرامة العمروی

الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، عام النشر: ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م، عدد الأجزاء: ۸۰ (۷۴ و ۶ مجلدات فهارس)

[۱۵] عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، وَعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ أَنَّ حَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ، أَخْبَرَهُ، «أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُفِنَتْ بِاللَّيْلِ» قَالَ: فَرَّ بِهَا عَلِيٌّ مِنْ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا، كَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ " عَبْدُ الرَّزَّاقِ،

✍المصنف، المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميری اليمانی الصنعانی (المتوفى: ۲۱۱هـ)، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمی

الناشر: المجلس العلمی- الهند، يطلب من: المكتب الإسلامی - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳، عدد الأجزاء: ۱۱

او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.[۱۶]

ابن قتیبه یک ناصبی بسیار متعصب است تا جایی که ذهبی میگوید منحرف از اهل بیت بوده. روایتی را نقل می‌کند که نشان دهنده پشیمانی عمر و ابوبکر از رفتارشان با حضرت زهرا دارد لذا برای رضایت گرفتن از حضرت به خانه ایشان می‌روند.چنین می‌نویسد: عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به پیش فاطمه برویم؛ زیرا ما او را غضبناک کردیم، پس به راه افتادند و از فاطمه اذن ورود خواستند، ولی او اجازه نداد. به نزد علی رفته و با او سخن گفتند، او آن‌ها را به داخل خانه آورد و چون نزد فاطمه نشستند، آن حضرت صورتش را به طرف دیوار برگرداند و جواب سلام آنان را نداد.

پس ابوبکر گفت: ای محبوب رسول الله به خدا سوگند خویشاوندی رسول خدا نزد من دوست داشتنی تر از خویشاوندی خودم می‌باشد و من تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم، روزی که پدرت وفات کرد دوست داشتم من هم می‌مردم تا بعد از او باقی نمانم، آیا گمان می‌کنی من با این که تو را می‌شناسم و فضل و شرف تو را می‌دانم تو را از حق و میراثت محروم می‌کنم؟ اما از پدرت رسول خدا شنیدم که می‌گفت: ما ارث بجا نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است؛ در این هنگام فاطمه فرمود: اگر حدیثی از رسول خدا برای شما نقل کنم آیا آن را تایید می‌کنید و به آن عمل می‌کنید؟

---

[۱۶] حدثنا ابن حمید قال حدثنا جریر عن مغیرهٔ عن زیاد بن کلیب قال أتی عمر بن الخطاب منزل علی وفیه طلحهٔ والزبیر ورجال من المهاجرین فقال والله لاحرقن علیکم أو لتخرجن إلی البیعهٔ فخرج علیه الزبیر مصلتا بالسیف فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه..

تاریخ الامم والملوک للامام أبی جعفر محمد بن جریر الطبری الجزء الثانی [قوبلت هذه الطبعهٔ علی النسخهٔ المطبوعهٔ] بمطبعهٔ " بریل " بمدینهٔ لیدن فی سنهٔ ۱۸۷۹ م] راجعه وصححه وضبطه نخبه من العلماءِ الاجلاءِ منشورات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات بیروت - لبنان ص. ب ۷۱۲۰.

گفتند: آری! فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من و ناراحتی او ناراحتی من است، هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد و احترام کند مرا دوست داشته و احترام کرده است و هر کس فاطمه را خشنود نماید مرا خشنود کرده است و هر کس فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟! ابوبکر و عمر هر دو اعتراف کرده و گفتند: آری ما از رسول خدا این گونه شنیدیم. سپس فرمود: پس من خدا و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده‌اید و رضایت مرا بدست نیاورده‌اید و در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت: من از خشم او (پیامبر) و خشم توای فاطمه به خدا پناه می‌برم.... سپس حضرت فرمود: به خدا قسم پس از هر نماز بر تو نفرین خواهم کرد.»[۱۷]

---

[۱۷] فقال عمر لا بی بکر انطلق بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها فانطلقا جمیعا فاستاذنا علی فاطمه فلم تاذن لهما فاتیا علیا فکلماه فادخلهما علیها فلما قعدا عندها حولت وجهها الی الحائط فسلما علیها فلم تردعلیهما السلام فتکلم ابوبکر فقال یا حبیبهٔ رسول الله و الله ان قرابهٔ رسول الله احب الی من قرابتی وانک لا حب الی من عایشه ابنتی و لوددت یوم مات ابوک انی مت ولابقی بعده افترانی اعرفک و اعرف فضلک وشرفک وامنعک حقک ومیراثک من رسول الله؟ الا انی سمعت اباک رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلّم) لا نورث، ما ترکنا فهو صدقه فقالت: ارایتکما ان حدثتکما حدیثا عن رسول الله تعرفانه و تفعلان به؟ قالا نعم فقالت نشد تکلما الله الم تسمعا رسول الله یقول رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه فقد احبنی و من ارضی فامه فقد ارضای و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی قالا نعم سمعناه من رسول الله قالت فانی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی لاشکو نکما الیه فقال ابوبکر: انا عائذ بالله تعالی من سخطه وسخطک یا فاطمه ثم انتحب ابوبکر یبکی حتی کادت نفسه ان تزهق وهی تقول: و الله لادعون الله علیک فی کل صلاهٔ اُصَلّیها؛

✍ ابن قتیبه الدینوری، عبد الله بن مسلم، الامامه و السیاسه، ج۱، ص۳۱.